

بررسی مشروعیت حکومت تیمور و جانشینان او (۹۱۲-۰۷۷۱.ق.) با رویکرد به اندیشه‌های سیاسی ایرانی

زهرا اعلامی زواره^۱

فریدون الهیاری^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۷

چکیده

مشروعیت در اصطلاح سیاسی به معنای پذیرش و فرمانبرداری آگاهانه و داوطلبانه مردم از نظام سیاسی و قدرت حاکم است. همه انواع نظام‌های سیاسی، نیاز به مشروعیت دارند؛ تا از یک سو ثابت نمایند که سلطه و حاکمیت ایشان بر حق و درست است و از سوی دیگر با آگاه نمودن زیردستان از حقانیت خود، موجبات اطاعت سیاسی آنان را فراهم آورند. هر حاکمیتی در چارچوب شرایط عصر خود و با توجه به مذهب، فرهنگ، خلیقات و پیشینه جامعه، اصول خاصی را به عنوان مبنای مشروعیت ارائه می‌کند. مساله مهم در اینجا توان تلفیق این اصول با شرایط مختلف است. یکی از ابزارهایی که حکومت‌ها برای اعتبار بخشی به حاکمیت خود استفاده می‌نمودند، بهره‌گیری از اندیشه‌ها و عقاید سیاسی ایرانی در مورد جایگاه والای حکومت و لزوم اطاعت از حاکم بود. تیموریان (۹۱۲-۰۷۷۱.ق.) در جهت کسب مشروعیت به این اصل مهم توجه داشتند. این مقاله بر آن است تا مشروعیت حاکمیت تیموریان را بر مبنای اندیشه‌های ایرانی و در قالب عناوینی همچون؛ حق الهی حکومت، فرهنگمندی، تأیید الهی، تأثیر پذیری از آداب ملکداری پادشاهان ایرانی و... به روش توصیفی و تحلیلی و بر اساس اطلاعات کتابخانه‌ای بررسی نماید.

کلید واژه‌ها: مشروعیت، تیموریان، فره ایزدی، حق الهی، قدرت، اندیشه سیاسی ایرانی.

^۱ دانشجوی دکترا دانشگاه اصفهان z_alami92@hotmail.com

^۲ استاد دانشگاه اصفهان f.allahyari@ltr.ac.ir

مقدمه

حکومت‌هایی که در طول تاریخ ایران بر سر کار آمده‌اند، از ابزارها و اصول گوناگون برای نیل به مشروعیت و حقانیت بهره برده‌اند. تمسک به دین و مذهب، اندیشه‌ها، باورها و ارزش‌های مورد قبول مردم ایران، بهره‌گیری از وابستگی‌های محلی، طایفه‌ای، قومی و ...، توجه به تأمین خواسته‌ها و مطالبات مردم و آنچه که رضایت اکثریت را به همراه دارد و... از مهم‌ترین مسائلی هستند که حکومت‌ها در ایران در راستای دستیابی به مشروعیت و اعتبار از آنها یاری گرفته‌اند. در این میان، اعتقاد ایرانیان به الهی و آسمانی بودن حق حکومت هم در دوره باستان و هم دوران پس از اسلام تأثیر به‌سزایی در برحق نمودن حاکمیت فرمانروایان و توجیه مناسبی برای اعمال قدرت و تسلط آنان بر مردم به شمار می‌رفت.

قدیمی‌ترین نظریه در باب منشأ قدرت، ایمان به حقوق الهی فرمانروایان است؛ یعنی فرمانروایان قدرت را از خدا اخذ می‌کنند. این نظریه در سه مرحله مختلف دچار تحولات عمیقی شده است: در اعصار باستانی تاریخ، فرمانروایان را در زمره خدایان می‌دانستند؛ مثل فراعنه مصر. در دوره‌های بعد فرمانروایان را از ابناء بشر اما خلیفه و منتخب خدا می‌شمردند و انتخاب از جانب خدا عظمت خاصی به آنان می‌بخشید. در مرحله سوم، الوهیت، مستقیماً در انتخاب و انتصاب فرمانروایان دخالت نداشت. بر این اساس هر قدرتی ناشی از خدا بود، ولی تعیین صاحب قدرت، عملی بود مطلقاً بشری و خداوند با حکمت و مشیت خود در آن دخالت می‌کرد.^۱

اقتدار شخص فرهمند از یک منبع متعالی و فوق طبیعی که خود صاحب اقتدار مطلق است، سرچشمه گرفته^۲ و این نوع مشروعیت، مبتنی بر کنش عاطفی و احساسی افراد و فرمانبرداری غیر عادی و استثنایی از فردی است که ویژگی‌های ستوده و خارق العاده همچون قداست، تهور و شخصیتی بارز دارد.^۳ اشخاصی که خصوصیات آنان مورد اقبال همگانی یا اکثریت قرار می‌گیرد، ویژگی‌های خود و علت به قدرت رسیدنشان را مشیت و اراده الهی عنوان می‌کنند.

سقوط دولت ایلخانان در سال ۷۳۶ ق. دوره‌ای از بی‌ثباتی، رقابت و پراکندگی سیاسی را در پی آورد که نزدیک به نیم قرن طول کشید. در این دوره، نیروهای متعددی به رقابت برای کسب قدرت و تصاحب میراث ایلخانان پرداختند. در نتیجه، کشور میان چندین دولت محلی تقسیم شد؛ وضعیتی که تا پایان قرن هشتم ادامه یافت. در درجه اول، نیروی نظامی بود که میزان موفقیت هر گروهی را

تعیین می‌کرد، اما هر یک از گروه‌های قدرت طلب با اقامه برخی دعاوی و مبانی مشروعیت‌ساز، برای اثبات شایستگی خود تلاش می‌نمودند. در این برهه از تاریخ ایران با توجه به گوناگونی نیروهای موجود از نظر قومی، مذهبی و منطقه‌ای، اثبات شایستگی یا مشروعیت حکومت، اهمیت ویژه‌ای داشت. تیمور (۸۰۷-۷۳۶ ق.) زمانی که به قدرت رسید، با عنایت به این گوناگونی و با توجه به خاستگاه نژادی و منطقه‌ای خود و شرایط ایدئولوژیک و مذهبی جامعه، منابع مختلف را در جهت کسب مشروعیت به کار گرفت، هر چند که در ابتدای قدرت‌گیری و حتی در استمرار حاکمیت وی، نیروی برتر نظامی او بسیار مؤثر بود. یکی از راه‌های کسب مشروعیت برای تیمور و جانشینانش، رویکردهای ایشان به اندیشه‌های ایرانی در باب سیاست و حکومت بود.

با وجود این که سلسله تیموریان - که از ۷۷۱ تا ۹۱۲ ق. بر فلات ایران و ماوراءالنهر حکومت می‌کردند- در جهت مشروعیت‌سازی از ابزارها و منابع گوناگون همچون سنت‌های قبیله‌ای مغولی و رویکردهای اسلامی و ایرانی بهره می‌گرفتند، هدف این پژوهش، بررسی رویکرد تیموریان به مبانی الهی قدرت و بهره‌گیری از آداب ملکداری پادشاهان ایرانی در جهت مشروعیت‌سازی می‌باشد؛ از این رو پیش از پرداخت به تیموریان مروری بر شاخص‌های اندیشه سیاسی ایرانی ضروری به نظر می‌رسد.

الهی بودن حکومت در اندیشه ایرانیان دوره باستان

نظام‌های موروثی شرقی (نظام پادشاهی) با اتکا به نوعی عقیده ماورائی و معنوی، حقانیت خود را توجیه می‌کردند. آیین پادشاهی ایران باستان همواره مبتنی بر دو اصل بود: تأیید الهی و فر. اولی باعث نیل به مقام پادشاهی بود و دومی لازمه تداوم قدرت و فرمانروایی. همچنین خدایان، مؤید پادشاهی بودند و بخشاینده فر؛ یعنی اجازه جلوس بر تخت سلطنت می‌دادند. پس تأیید و فر دو وجه لازم مشروعیت سلطنت بودند.^۴ بنابراین در این نظام حکومتی، مراتب فرماندهی و فرمانبری به امور معنوی و ماوراء طبیعی، منتهی می‌گردید و همین اتصال، پایه مشروعیت را توجیه می‌نمود. در نتیجه نوعی اقتدار فرهمند به وجود می‌آمد.^۵

تأیید الهی

ایرانیان عقیده داشتند که کار حکومت آن چنان مهم است که به هر کس نمی‌شود سپرد و تنها یک فرمانروا هم باید وجود داشته باشد؛ دولت آفریده خدا و شاه، نایب و نماینده خداست، مردم باید از

او اطاعت کنند و او را حرمت گذارند. فرمان او قانون و همه اعمال او به حق است. سرپیچی از فرمان شاه یا حاکم، مخالفت با اراده الهی و گناه می‌باشد؛^۶ از این رو در گذشته‌ها اقتدار سیاسی در اذهان مردم با نیروهای ناپیدا و ماورائی پیوند داشت و حکومت مقوله ای مقدس و غیر قابل بحث بود.^۷

فر (فرّه) ایزدی

پادشاه در نظر ایرانیان می‌بایست از فر(فرّه) ایزدی برخوردار بود.^۸ واژه فر را می‌توان به شوکت و جلال تعبیر کرد.^۹ فرّه ایزدی یکی از ارکان مهم آیین پادشاهی، لازمه قدرت و فرمانروایی، نمایانگر تأیید الهی و مؤید مشروعیت حکومت بود.^{۱۰} وقتی گفته می‌شد کسی دارای فرّه است، در ذهن شنونده صفاتی چون پادشاهی، پرهیزگاری، خردمندی، بزرگی و اشرافیت القا می‌گردید. کلمه فرّه در لهجه اوستایی از "خورنه" اخذ شده و در اصل با کلمه "خور" (خورشید) مربوط است و هر دو ریشه اوستایی به معنای "درخشیدن" دارند. این درخشش و نور موجب می‌شد که شوکت حکومت، مقبول بیفتد و مردم با جان و دل به فرمانبری از حاکم تن دهند.^{۱۱} در اوستا اهورا مزدا به زردشت هشدار می‌دهد که هر آدمی باید جویای فرّ باشد تا بهروزی و پیروزی نصیبش شود.^{۱۲} ایرانیان معتقد بودند که فر، از آسمان و از سوی خدا اعطا می‌شد و یک شخص لایق پادشاهی می‌گردید. این فر سپس در خاندان پادشاه به ارث می‌رسید؛ اما پادشاهی که از صفات نیک، دور می‌شد، فرّ ایزدی هم از او می‌گسست.^{۱۳} بنابراین فرّه ایزدی متغیر و ناپایدار بود. فرّ می‌توانست به واسطه پیروزی افزایش یابد یا به خاطر شکست کاهش یافته و یا به کلی از دست برود. البته همان طور که پیروزی‌های پادشاه باعث افزایش فرّ او می‌گردید، خود فرّ هم می‌توانست آورنده پیروزی باشد. در مسأله جانشینی، مشروعیت جانشین در فرّ بیشتر بود و شایسته ترین جانشین، فرّهمندترین بازماندگان بود.^{۱۴}

در ایران باستان برای نشان دادن فرّهمند بودن پادشاه، نشانه‌ها و نمادهایی به کار می‌رفت و شاید از این لحاظ بین تأیید الهی و فرّ ایزدی- در عین این که فر، خود، مبین تأیید پادشاه از سوی خدا و نشانه قدرت وی بود- تفاوت‌هایی وجود داشته و فرّ، صورتی مادی تر به خود می‌گرفت.. یکی از نمادهای فرّ پادشاه، شمشه ای بود که در تصاویر در پشت سر پادشاه ترسیم می‌شد؛ به این معنا که فرّه ایزدی خورشیدوار در چهره پادشاه متجلی بود. نماد دیگر فر، دستارچه بود که در تصاویر در دست بسیاری از پادشاهان به عنوان نشانه قدرت آنان دیده می‌شد. این دستارچه در سنگ نگاره‌های شاهان

ساسانی دیده می‌شود. نمادهای دیگر فر در ایران باستان به شکل بال یا پر باز، سر قوچ و گل نیلوفر بودند. همه مظاهر فر هم نماد قدرت بودند و هم نیکبختی را القا می‌کردند.^{۱۵}

خصوصیات لازم برای پادشاه از دیدگاه ایرانیان و تأثیر آنها در فرهنگ ایرانی:

در اندیشه ایرانیان پادشاه باید علاوه بر قدرت از نژاد، گوهر، هنر و خرد نیز برخوردار می‌بود. کسی که می‌خواست پادشاه شود، باید طبع و سرشتی شاهانه می‌داشت (گوهر) و از راه صحیح تربیت می‌شد؛ یعنی هنرهای جسمی، فکری و رفتاری را می‌آموخت.^{۱۶} مهارت در سوارکاری، تیراندازی، شکارگری، داشتن ظاهر با صلابت (هنرهای جسمی)، بخشندگی، بزرگواری و گذشت، شجاعت و انتخاب سربازان وفادار و کارآزموده (هنرهای فکری و رفتاری) همواره از ملزومات یک پادشاه بوده است.^{۱۷} در اندیشه ایرانیان، عشق به راستی و دوری از دروغ، مهم‌ترین فضیلت نظری شاه بود؛ زیرا دروغ را منشأ تمام رفتارهای نامناسب و خارج از قانون می‌دانستند.^{۱۸} گزنفون در سیرت کوروش کبیر یادگیری شکار و تیراندازی و جنگاوری و طی کردن مراحل فضل و دانش و راستگویی را در نزد پارسیان بسیار مهم می‌خواند^{۱۹} بنابراین مجموعه‌ای از قدرت، آیین و فره ایزدی به کمک تعلیم و تربیت، بنیاد پادشاهی را استوار می‌ساختند و در صورت وجود صفات یاد شده در پادشاه، فره او تقویت می‌گردید و افزایش می‌یافت.

اهمیت توجه به مسأله عدالت در اندیشه ایرانی:

مسأله دیگر در اندیشه ایرانی، تأکید بر عادل بودن سلطان و برقراری عدالت توسط وی بود. بزرگ‌ترین و چشمگیرترین ویژگی نظام پادشاهی ایران، آمیختگی این نظام با دادگری و عدالت به شمار می‌رفت. در اندیشه سیاسی ایران باستان پادشاهی که استقرار عدل را وجهه همت خود قرار می‌داد، قابل اطاعت شمرده می‌شد.^{۲۰} منابع کهن تاریخی نشان می‌دهد که ایرانیان از دیر باز به استقرار عدل و داد به عنوان اصلی محوری در فرهنگ خود علاقه و دلبستگی داشتند. فردوسی در شاهنامه بر عدالت، بسیار تأکید کرده و امنیت و آسایش مردم را نتیجه دادگر بودن پادشاه دانسته است.^{۲۱} گزنفون نیز در *سیروپدی* یا *کوروش نامه* می‌نویسد: پارسیان در بهبود سیرت و رفتار خود بسیار اهتمام دارند و به کودکان خود عدالت و پرهیزکاری را می‌آموزند. او حکومت توأم با عدالت، گذشت و تسامح کوروش را می‌ستاید.^{۲۲}

نقش قدرت نظامی در فرهنگ پادشاه:

در ایجاد مشروعیت فرهنگ پادشاه، ویژگی‌های ستوده و خارق‌العاده یک فرد نقش داشت. غالباً ویژگی‌های خارق‌العاده یک رهبر به صورت قدرت نظامی و قهر و غلبه خود را نشان می‌داد. بر این اساس شاید بتوان گفت که مشروعیت خودبنیاد و اولیه بیشتر از راه زور و قدرت و تدبیر حاصل می‌شد؛^{۲۳} یعنی اصل فرهنگ پادشاه را قدرت به وجود می‌آورد و سایر عوامل مشروعیت را پس از این غلبه و برتری دخیل شمرده می‌شدند. تجربه مؤثر و مداوم قدرت می‌توانست مشروعیت بخش باشد.^{۲۴}

شاید بسیاری از سلاطینی که در نظام پادشاهی ایران به حکومت رسیدند، واجد برخی صفات مهم و لازم برای حکومت نبودند یا معنویت، کرامت و فضیلت خاصی نداشته و حکومت را نه از راه عنایات الهی و آسمانی بلکه با توسل به زور و تدبیر به دست آوردند، اما پس از استقرار سلطه خویش برای کسب مشروعیت و تداوم و تحکیم قدرت خود تلاش کردند چهره‌ای مقدس و مورد عنایت خاص الهی از خود به نمایش بگذارند. افراد تشنه قدرت و حاکمان ستمگر و مستبد بر آن بودند که با تمسک به تاریخ و مذهب و القاب مقدس و اسطوره‌ای، نیاکان دروغین و یا واقعی و آداب و شعائر ایرانی و اسلامی و منتسب نمودن حکومت خود به مشیت الهی، خود را صاحب فضیلت و کرامت معرفی کنند و در این راه همه امکانات مادی و معنوی خود و شاعران و مورخان و... را به کار می‌گرفتند. مردم ایران نیز به خاطر شرایط نامطلوب زندگی به اجبار و اکراه و از بیم خشم صاحبان قدرت و به امید برقراری امنیت که مهم‌ترین مسأله و دغدغه برای آنان به شمار می‌رفت، حاکمان را می‌پذیرفتند یا به خاطر وابستگی‌های طایفه‌ای و مذهبی و محلی آنها را حمایت می‌کردند.^{۲۵} به عبارتی در ابتدای قدرت‌گیری، آنچه برای حاکم لازم بود، رضایت برخی افراد بود که آن هم نزدیکان و رقیبان او بودند. سایر مردم نیز از سر ترس و عادت اطاعت می‌کردند.^{۲۶} در ساختار حکومت‌هایی که در ایران بر پایه همبستگی‌های طایفه‌ای - خویشاوندی به وجود می‌آمدند، این وابستگی قبیل‌های به تدریج تبدیل به سرسپردگی به شخص پادشاه می‌گردید.^{۲۷} وجود سنت دیرپای استبداد به همراه اعتقادات و باورهای که ایرانیان نسبت به امر حکومت و احترام به حاکمان داشتند، مسیر را برای تحکیم قدرت و ایجاد چهره‌ای صاحب‌فرد و کرامت‌برای حاکمان هموارتر می‌نمود.

حتی در زمانی که دستگاه خلافت وجود داشت؛ خلیفه عباسی، عهد و لواء و فرمان حکومت را زمانی برای یک امیر می‌فرستاد که آن امیر در منازعات سیاسی با دیگر مدعیان قدرت پیروز می‌شد و

بعد نسبت به خلیفه اظهار اطاعت می کرد. اتکا بر شمشیر فقط رویه امرای مستولی نبود؛ بلکه نشانه لیاقت حاکمان مستکفی در حفظ عهد و لویای خلافت نیز محسوب می شد.^{۲۸} نتیجتاً تمام مشروعیت‌های دینی- نسبی به پیروزی پادشاه در جنگ قدرت وابسته بود و اگر اقتدار سیاسی- نظامی او دچار ضعف می شد، سایر مشروعیت‌ها نیز اعتبار خود را از دست می دادند. این را می توان مشروعیت شمشیر(حاکمیت و مشروعیت استیلایی) نامید.^{۲۹} البته در کنار اقتدار نظامی و قدرت شمشیر شمشیر پادشاه، ویژگی‌های دیگری همچون تدبیر، سیاست، هیبت و سطوت، حزم و احتیاط، هوشیاری، قدرت تحمل سختی‌ها و... نیز واجد اهمیت بودند که شاید در صورت عدم وجود یا به کارگیری آنها قدرت نظامی نمی توانست در تفوق پادشاه متمر متمر باشد.

مشروعیت سازی تیموریان با استفاده از مبانی ایرانی حکومت:

در تمام دوره‌ها مجموعه ای از عوامل مشروعیت ساز در کنار یکدیگر به حکومت‌ها اعتبار می بخشیدند. حکومت تیموریان نیز از این قاعده مستثنی نبود. یکی از معیارهایی که تیموریان مخصوصاً در ابتدای تشکیل حکومت بایستی در نظر می گرفتند- با توجه به این که حکومت آنان برخاسته از نظام قبیله ای و چادرنشینی آسیای مرکزی بود- اقدام در چارچوب اصول زندگی قبیله ای و بهره گیری از مشروعیت خاندان چنگیز بود، زیرا در نظر مردم ماوراءالنهر تنها خاندان چنگیز، شایستگی حکومت داشتند. بنابراین تیمور خود را ادامه دهنده و وارث حکومت چنگیز عنوان نمود و جانشینان او نیز از این نوع مشروعیت استفاده می کردند. مسأله دیگر، مذهب بود. مذهب همواره رکنی از حیات اجتماعی مردم ایران به شمار می رفت و نیز به خاطر آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های پس از حمله مغول، امور مذهبی و معنوی رونق بسیار یافته بود. از این رو تیموریان در برپا داشتن شعائر اسلامی و توجه به عالمان مذهبی و صوفیان بسیار اهتمام می ورزیدند. تیمور برای این که حکومتش مورد قبول همه اقوام و گروه‌های تحت سلطه باشد، از روش‌های مختلف استفاده کرد که یکی از آنها ادعای پشتوانه الهی برای حکومتش بود. پس از پیروزی‌های بسیار، بسط قلمروی فرمانروایی و تسلط بر اقوام گوناگون، به ابزار جدیدی برای مشروعیت حکومت نیاز بود. استفاده از مفاهیم کهن و عقاید ایرانیان در مورد حکومت و سلطنت در عصر تیموریان نیز همچون دوره‌های پیشین وجود داشت. تیمور معتقد بود که "عرصه ربع مسکون در خور آن نیست که آن را دو پادشاه باشد".

سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است دنیا به نزد همت فرزانه اندکی است^{۳۰}

و چون خدا یکی است پس نماینده او بر روی زمین هم باید یکی باشد.^{۳۱} به خود کنکاش کردم که چون خدا یک است و لاشریک له، پس کدخدای ملک وی هم باید یکی باشد... اگر در زمین و آسمان دو خدا باشد کار عالم به فساد انجامد و به قرآن مجید فال گشادم این آیه آمد که "أنا جعلناک خلیفۃ فی الارض"^{۳۲} جانشینان تیمور هم در جهت تثبیت برتری و حفظ قدرت خود از چنین اندیشه هایی بهره می گرفتند. یکی از شاهزادگان تیموری به نام بابر میرزا در جواب شاهزادگان دیگر که مدعی قدرت بودند، اظهار داشت: "غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی"^{۳۳}

تیمور در کنار داعیه سیطره بر امپراتوری مغول، خود را سرکرده دنیایی و روحانی مردم می نامید. او تلاش می کرد از مفهوم الهی سلطنت به نفع خود استفاده کند.^{۳۴} تیمور مدعی بود که خدا او را بر تمام فرمانروایان هم عصر وی برتری داده و در برابر دشمنان یاریش خواهد کرد.^{۳۵} در تروکات نیز اظهار می دارد که خدا او را برای فرمانروایی به وجود آورده و بیشتر ممالک روی زمین به خواست خدا به زیر فرمان وی درآمده است.^{۳۶} منابع عصر تیمور او را مؤید به نصرت الهی و برگزیده خدا معرفی می کنند. نظام الدین شامی می نویسد که چون اراده الهی بر این قرار گرفت که تیمور پادشاه شود دل های مردم را به او متمایل ساخت و به او توفیق کارهای نیک ارزانی کرد و دولت به او روی آورد.^{۳۷} مؤلف کتاب *انیس الناس* در این مورد چنین بیان می دارد: "هر صنفی از اصناف بنی آدم را شغلی و کاری است و کار پادشاهان، کشورستانی و جهانبانی. زیرا همچنانکه پادشاه از سایر خلائق، ممتاز، مأمول و محصول او نیز بر همین منوال باید"^{۳۸} به اعتقاد حافظ ابرو(م. ۸۳۳ق.) نیز سروری و فرماندهی کار هر کسی نیست و پادشاهان برگزیده خدا و پرورده اویند. هر کس بر خلاف نظر و اراده سلطان - منظور سلطان تیموری است - حتی چیزی به ذهن خود راه دهد و یا نافرمانی کند بلا و محنت به او روی آورده و به هلاکت خواهد افتاد. او خدمت به پادشاه را از فرائض دین و دنیا و موجب رضای خدا می داند و عقیده دارد که خدا در ازل، سلطان را پیروز و منصور آفریده است.^{۳۹} در ظفرنامه ای از حدود سال ۸۸۶ق. تصویری وجود دارد که دستار نشان دهنده فرهنگدین و قدرت پادشاه، در دست تیمور دیده می شود.^{۴۰} شرف الدین یزدی در *ظفرنامه* می نویسد: "از فرّ جبین خجسته اش همچو آفتاب می تابید"^{۴۱}

امور مقدس و ماوراءالطبیعه زیادی وجود داشتند که مورد احترام و اعتقاد مردم بودند و سلاطین تیموری از آنها در جهت کسب اعتبار سود می جستند. خواب و رؤیا و ادعای ارتباط با فرشتگان یا ارواح

انسان‌های بزرگ و... یکی از دستاویزهای حاکمان تیموری برای مرتبط نشان دادن خود با عالم غیب و ماوراء بود. رؤیاهای مربوط به رسیدن به حکومت، بخشی از تکاپوهای مشروعیت‌ساز حاکمان را تشکیل می‌دادند و توانایی فرمانروا در زمینه دریافت و درک رؤیاهای غیب‌گویانه، نشان‌دهنده برجستگی توانمندی‌های معنوی او بود.^{۴۳} در آثار مورخین این دوره موارد متعدد از این گونه خواب‌ها بیان شده است. مثلاً ابن عرب‌شاه چنین بیان می‌کند که تیمور در آغاز کار یارانش را به دور خود جمع نمود و رؤیایی که جده او- که به رموز نهانی و سرنوشت افراد آگاه بود- در مورد به حکومت رسیدن یکی از نوادگانش دیده بود را بیان نمود. سپس تیمور اظهار داشت که آن شخص من هستم و شما بایستی با من هم پیمان شوید.^{۴۴} ادعای پیوند با ماوراءالطبیعه و جاذبه حاصل از آن عامل مهمی در قدرت‌یابی تیمور و جانشینان وی بود. عبدالرزاق سمرقندی در توضیح تغییر مناسبات با دولت مملوکان پس از به قدرت رسیدن سلطان چقماق در مصر در سال ۸۴۲ق. نقل می‌کند که چقماق پیش از جلوس در رؤیا دید که شاهرخ کمر او را گرفته و بر تخت می‌نشاند. زمانی که چقماق موفق به کسب قدرت شد- به رغم نظر مخالف مشاوران خود- سفارت دوستانه‌ای به نزد شاهرخ فرستاد و این برای حکومت تیموریان بسیار اهمیت داشت.^{۴۵} در متون نقشبندی نیز از رؤیاهای پیشگویانه سلطان ابوسعید یاد می‌شود.^{۴۵}

در دوره جانشینان تیمور این پندار که سلطان تیموری، فرمانروای برحق مسلمانان به عنوان خلیفه خدا بر زمین است و فرمانروایی خود را تنها مدیون پروردگار می‌باشد، نسبت به دوره تیمور قوت بیشتری گرفت. تیمور به حقوقی که از خان‌های چنگیزی به ارث برده بود افتخار می‌کرد؛ اما اهمیت این انتساب در زمان جانشینانش کمتر شد و این نظریه آشکارتر گردید که در مقابل اراده و مشیّت خداوندی که حکومت را بی واسطه به برگزیده خود می‌دهد، هرگونه حق موروثی و یا بنا بر وصیّت بی اهمیت است. مثلاً در مورد جانشینی که تیمور تعیین کرده بود بر خلاف آن عمل شد.^{۴۶} هنگامی که هواداران پیرمحمد، جانشین انتخابی تیمور^{۴۷} از خلیل سلطان، جانشین غیرقانونی، پرسیدند که بر چه اساسی حکومت سمرقند را به دست گرفته گفت: "آن قادری که تخت و مملکت به حضرت امیر داده بود به من نیز عنایت فرمود"^{۴۸} اندیشه الهی و آسمانی بودن حکومت را در منابع تاریخی به کرات می‌توان دریافت. شاهرخ اظهار می‌نمود که حکومت و فرمانروایی او فقط در پرتو اراده خداوندی بوده و خدا آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد.^{۴۹} وی از خضرخان (حکومت ۸۱۷-۸۲۴ق.)، سلطان هند، خواسته بود چنین خطبه‌ای را به نام او جاری کند: "پروردگار! پایه‌های ملک و دین را به وسیله

دولت سلطان اعظم، دادگرتین خاقان، سرور سلاطین تازی و پارسی، سایه خدا بر زمین... کسی که از آسمان یاری و تأیید گرفته... شاهرخ بهادر خان نگهدار^{۵۰} در مقابل شاهرخ، میرزا اسکندر، یکی از شاهزادگان تیموری که حاکم قسمتی از غرب ایران بود، نیز مدعی شد که خدا بنا بر مشیت خویش سلطنت ممالک برّ و بحر را به وی واگذار کرده و او می‌خواهد به عنایت الهی بلادی را که در تصرف جدش تیمور بوده حفظ نماید.^{۵۱} بنابراین سلاطین این دوره همچون ادوار پیشین بر اساس آیه " قل اللهم مالک المُلک توّتی المُلک منّ تشاء و تنزع المُلک منّ تشاء " به اندیشه فرمانروایی برحق متوسل گردیدند و حاکمیت خود را مبتنی بر خواست و اراده الهی معرفی کردند.^{۵۲}

ویژگی‌های تیمور و تأثیر آن در مشروعیت وی:

در آستانه ظهور تیمور اوضاع کشور ایران از لحاظ آشفتگی و چند دستگی و هرج و مرج به گونه ای بود که بسیاری از مردم آمدن فردی با اقتدار تیمور را آرزو می‌کردند تا آشوب و ناامنی پایان گیرد؛^{۵۳} تا جایی که وقتی خواجه حافظ شیرازی از قدرت یافتن تیمور در ماوراءالنهر اطلاع می‌یابد می‌گوید:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی^{۵۴}

علاوه بر این که شرایط زمانه، ظهور تیمور را می‌طلبید، ویژگی‌های خاص تیمور و اقتدار وی در کسب و استمرار قدرت توسط او تأثیری به سزا داشت. مجموعه این ویژگی‌ها و شرایط، توانست چهره ای افسانه ای برای تیمور به بار آورد و آگاهی مردم از قدرت گیری وی در ماوراءالنهر را با انتظار ظهور یک منجی همراه سازد، اما پس از مدت کوتاهی مشخص شد که حاکمیت تیمور و جانشینانش نیز ادامه همان روند قبلی حکومت در ایران است و ثابت گردید که فرهنگ و تمدنی وی در پرتو زور و تدبیر و خشونت و استبداد به وجود آمده است.

شخصیت خارق العاده، خشونت و شدت عمل و نبوغ ذاتی‌ر فرم‌اندهی نظامی از علل موفقیت تیمور به شمار می‌رفت.^{۵۵} علاوه بر رفتار و عملکرد تیمور، خصوصیات ظاهریش نیز به وی اقتدار می‌بخشید. بنا بر توصیف ابن عربشاه، تیمور قامتی بلند، شانه‌هایی فراخ، سری بزرگ و اندامی استوار داشت. صدایش درشت‌آهنگ و رفتارش جدی بود.^{۵۶} تیمور از نوجوانی، فنون جنگی، سوارکاری و شکار، تیراندازی، شمشیرزنی و رزم و پیکار را آموخته بود.^{۵۷} میرزا محمد حیدر دوغلات می‌نویسد:

"خداوند حصول هر مقصودی را توسط وسیله ای قرار داده و شغل خطیر سلطنت را که مقام ظل اللہی است به دو خصلت پسندیده انسانی وابسته نموده: تدبیر و شجاعت. اما تدبیر از شمشیر مهمتر است و تیمور با تدبیر متوجه شد که باید در آغاز کار مطیع مغولان شود.^{۵۸} تیمور در تزوکات به اهمیت تدبیر و اندیشه در امور چنین اشاره می‌کند: "در تمشیت امور مملکت و طریق ملک گیری تفکر می‌کردم و اندیشه می‌کردم که از چه راهی بروم و چه کسی را کار فرمایم تا غلط نکنم"^{۵۹} خصلت بارز تیمور جنایت و قساوت و کردار آمیخته به تدبیر بود.^{۶۰}

"و کوکب دولت و اقبال او به درجه ای بود که به سواری، دیاری می‌گرفت و به حکایتی ولایتی در ضبط می‌آورد و به تهدیدی، لشکری جرار منهزم می‌گردانید. کسی اندیشه مقاومت او به خاطر راه نمی‌توانست داد"^{۶۱} ضد و نقیض‌های شخصیت تیمور باعث تأثیرگذار بودن اقدامات او می‌شد. در عین خشونت و قساوت گاه رأفت و عطوفت به کار می‌برد؛ به ویژه اگر دشمن به او پناه می‌آورد.^{۶۲} به گفته ابن عربشاه، "بساط رحمت و هیبت به یک جای می‌گسترده و در مباحثه، سخن به مقتضای حشمت و از روی انصاف می‌گفت.... هوشی شگرف و عزمی پایدار و استوارداشت و در گفتار و کردار، تیزبین و دوراندیش بود. اگر به کاری فرمان می‌داد از آن باز نمی‌گشت تا به سستی رأی منسوب نشود". تیمور حافظه ای بسیار قوی داشت.^{۶۳} یکی از قوانین حکومت از نظر تیمور ارعاب مردم بود، چون معتقد بود اگر مردم از حاکم ترسند، اوامر او را اجرا نمی‌کنند و اشرار و اوباش بر مردم مسلط می‌شوند.^{۶۴} برای تیمور ویرانی شهرها و کشته شدن مردم اهمیتی نداشت و تنها هدفش جهانگشایی و اعتلای نام خود بود. تا وقتی زنده بود، قلمرو وسیعش پابرجا و مملکتش برقرار بود؛ اما زمانی که از دنیا رفت بنیاد سلطنتش فرو ریخت و وسعت قلمروش کاهش یافت؛ چون بر اقتدار شخصی او متکی بود.^{۶۵} تیمور داشتن آمادگی جنگی، تجربه، بصیرت و سربازان لایق را لازمه پیروزی در جنگ می‌شمرد. او در اثر تحمل سختیها و شرکت در جنگها از سن جوانی و پرهیز از تن آسایی از ظرفیت و قدرت تحمل بالایی برخوردار بود و آفت سلاطین را عیش و نوش و تن پروری می‌دانست؛ چنان که خود در تزوکات بدان اشاره می‌کند: "به ضرب شمشیر و بازوی مردی و مردانگی و یاری امرا و بهادران، تختگاه بیست و هفت پادشاه را مسخر کردم ... و از راحتی و عافیت چشم پوشیدم و سختی‌ها کشیدم تا این که نامور شدم."^{۶۶} تیمور در عین بی رحمی و خونخواری، ثابت قدم، مستبد و لجوج بود. شاید علت بسیاری از موفقیت‌های نظامی تیمور در این بود که لشکریانش او را به خاطر داشتن چنین خصوصیتی شکست ناپذیر

می‌دانستند و غلبه تیمور را بر دشمنان در حکم قضا و قدر تعبیر می‌کردند.^{۶۷} سپاهیان تیمور، او را بالاتر و برتر از همه می‌دانستند، بسیار وفادار بودند و او را به حد پرستش دوست داشتند. حتی اگر او دعوی پیغمبری یا خدایی می‌کرد تصدیقش می‌کردند و نیکی به او را موجب نزدیکی به خدا می‌شمردند. اگر دچار مشکلی می‌شدند در راه تیمور نذر و نیاز می‌نمودند؛ حتی پس از مرگش هم برای او نذر و قربانی می‌کردند و مدت‌ها گور تیمور مرکز نذر و نیاز و حاجات مردم بود.^{۶۸} پس از مرگ تیمور بسیاری، مردن او را باور نمی‌کردند و آن را امری غیر ممکن می‌دانستند.^{۶۹} جانشینان تیمور در پی بهره‌گیری از وجهه نیای خود به تمام آنچه که تیمور بدان اهتمام می‌ورزید، همچون دینداری، حمایت از علما و مشایخ و صوفیان، احترام به قوانین مغولی، تأکید بر فرهی‌خاندانی و... توجه نشان می‌دادند، زیرا شخصیت و وجهه تیمور عنصری اصلی در مشروعیت فرمانروایی آنان تلقی می‌شد.^{۷۰}

بهره‌گیری تیموریان از سیرت و سلوک پادشاهان باستانی ایران:

تیموریان با روش حکومت سلاطین ایرانی و آنچه که در امر کشورداری مورد تأکید آنان بود، آشنایی داشتند. تیمور در تروکات چنین می‌گوید: "و قوانین و سیرت سلاطین گذشته را از آدم تا خاتم و از خاتم تا این دم از دانایان پرسش نمودم و سلوک و معاش و افعال و اقوال یکان یکان را به خاطر آوردم و از اخلاق حسنه و صفات پسندیده ایشان نسخه برداشتم"^{۷۱} شاهنامه فردوسی و برخی کتب شاعران دیگر فارسی زبان در دربار تیموریان مورد توجه بود. بایسنقر میرزا (۸۱۷-۸۳۶ق.) شاهنامه را خوب می‌دانست و از کارهای مهم ادبی او ترتیب شاهنامه فردوسی و مقدمه ای است که به اشاره و به نام وی بر شاهنامه نوشته اند و به مقدمه بایسنقری معروف است.^{۷۲} در مجلس الغ بیگ (۸۵۳-۷۹۶ق.) شاهنامه خوانده می‌شد و او در معنی بعضی ابیات آن با حاضران گفت و شنید می‌کرد.^{۷۳} برخی نگرش‌های منسوب به تیمور- صرف نظر از عملی شدن یا نشدن آن- مبتنی بر اندیشه‌ها و سنت‌های ایرانیان است. تیمور بر راستگویی و صداقت بسیار تأکید داشت و در هیچ شرایطی دروغ را نمی‌پذیرفت. دروغ‌گویی را بدترین گناه می‌شمرد و نقش‌نگین انگشتر او "راستی رستی" بود.^{۷۴} همان طور که پیشتر گفته شد، ایرانیان یکی از مهم‌ترین خصوصیات لازم برای پادشاه را راستگویی می‌دانستند و از کودکی راستی و درستی را به فرزندان‌شان می‌آموختند. تیمور همواره از اطرافیان خود انتظار راستی و بیان حقیقت را داشت. وفاداری و صداقت لشکریان بیشتر از هر چیزی برای وی مهم بود.^{۷۵}

سلاطین تیموری بر مسأله عدالت تأکید می‌ورزیدند و در توصیفاتى که مورخین در مورد پادشاهان این دوره بیان کرده اند، لفظ عدالت پرور بودن سلطان مکرراً به کار رفته است. البته با به معنا و مفهوم عدالت که ایجاد توازن و تعادل و برابری بین افراد مختلف با دادن حقوق واقعیشان به آنها و تقسیم امکانات بر اصل خردگرایی و بی غرضی و بی تعصبی سیاسی می‌باشد،^{۷۶} مسلماً در موارد متعدد، اصول عدالت زیر پا گذاشته می‌شده است.

روزی در مجلسی که متشکل از علما و فضیای نامدار ایران و توران بود، تیمور در مورد مسائل و مهمات دینی سؤال می‌پرسید. در این اثنا سخن به عدل و انصاف کشیده شد. تیمور اعتراض نمود که چرا شما همچون علمای اعصار پیشین که سلاطین را به عدل و خیر ارشاد می‌کردند، مرا ارشاد نمی‌کنید؟ علما گفتند: شما از این نصایح بی‌نیازید. تیمور گفت: سخن مطابق مزاج من گفتن موجب خرسندی من نمی‌شود. وظیفه شماست که از هر نقطه ای آمده اید، اوضاع آن ناحیه را به من اطلاع دهید و در آن مجلس، جمعی از علمای متدین را انتخاب نمود و هر یک را به قسمتی از مملکت فرستاد تا به اوضاع مردم رسیدگی کنند و اگر به کسی ستم شده پیگیری نمایند.^{۷۷} او با این سخن خواهان صحه گذاشتن علمای دینی بر عدالت پروری و مردم دوستیش بود. تیمور در تزویرات بارها در مورد عدالت خواهی خود و رعایت انصاف در حق مردم سخن گفته است. او به عدم اعمال خشونت و اجحاف نسبت به مردم در ستاندن مالیات تأکید داشت و به ملاحظه حال رعیت در هنگام گرفتن خراج امر می‌نمود: "مال و خراج از رعیت به نهجی بگیرند که موجب خرابی رعیت و ویرانی مملکت نشود که خرابی رعیت موجب کمی خزانه است و کمی خزانه موجب تفرقه سپاه و تفرقه سپاه موجب اختلال مرتبه سلطنت است"^{۷۸}

تأکید بر اجرای عدالت- هرچند به طور نظری- در زمان جانشینان تیمور نیز ادامه یافت و از شاهرخ، پسرش ابراهیم میرزا، ابوسعید تیموری و سلطان حسین بایقرا به عنوان پادشاهانی عادل یاد شده است. شاهرخ در سفارش خود به فرزندش که به حکومت ناحیه ای منصوب شده بود، او را به رعایت عدالت بسیار توصیه نمود^{۷۹} و در نامه خویش به پادشاه چین اظهار داشت که عدل و داد و انصاف در مورد رعیت واجب است.^{۸۰}

نتیجه گیری:

اعتقاد به حقوق الهی فرمانروایان و مقدس بودن امر حکومت در نزد ایرانیان و بسیاری ملل دیگر، همواره یکی از عوامل مشروعیت بخش حکومت به شمار می‌رفته است. این باور که حاکمان و پادشاهان دارای فرّ ایزدی و مؤید به نصرت الهی هستند و خدا با مشیت خویش آنان را به این مقام رسانیده در طول تاریخ، دستاویزی برای تسلط صاحبان زور و قدرت بر مردم و توجیهی برای اعمال قدرت و حتی ستم بر زیردستان بوده است. مشروعیت فرهمند بنابر ادعای اعطای حق حکومت از جانب خدا و فرمانبری غیرعادی از یک رهبر یا حاکم به وجود می‌آید. اما با مطالعه تاریخ ایران در می‌یابیم که افراد جویای قدرت غالباً حکومت را نه از راه اقبال همگانی و اعتبار آسمانی و معنوی، بلکه از طریق توانایی‌های شخصی و زور و تزویر و با بهره‌گیری درست از شرایط زمان خود به دست می‌آوردند و ادعای دارا بودن فضیلت و کرامت و تأیید الهی، پشتوانه و توجیهی برای تثبیت و تداوم سلطه آنان بود. بیشتر رهبران و مؤسسان حکومت‌ها افرادی بودند ناراضی اما واجد استعداد و توانایی برتر که احساس می‌کردند از حق خود که به دست گرفتن زمام قدرت بوده محروم مانده‌اند و چون خواهان رسیدن به قدرت و دستیابی به حکومت بودند با تمسک به اندیشه‌های معنوی، استفاده از سنت حکومت استبدادی و بهره‌گیری از اوضاع زمانه خود به همراه استمداد از برخی اصول دیگر، خود را به عنوان صاحب فرّه و نجات‌دهنده مردم می‌شناساندند. مردم ایران از دیرباز برای قهرمانان و اسطوره‌ها ارزش و قداست قائل بودند. پس از اسلام به خاطر هجوم ترکان و تازیان به ایران و مصائبی که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی و... بر اهالی این سرزمین وارد آمد، مردم ایران همواره در پی رهایی از این شرایط و ظهور یک منجی، هر چند بیگانه بودند. آوازه به قدرت رسیدن تیمور در ماوراءالنهر هم در شرایطی به گوش رسید که ایران دورانی بس پرآشوب و فتنه را سپری می‌کرد. اما تیمور نیز همچون اغلب حاکمان و مؤسسان قبل از خود از مهم‌ترین ابزار یعنی زور و شمشیر و تدبیر بهره‌گرفت و به کمک صفات و توانایی‌های ویژه خود در نظر همعصران خویش و آیندگان به عنوان چهره‌ای صاحب کرامت و فرّه و عنایت خاص الهی شناخته شد. جانشینان او نیز از اندیشه حق الهی حکومت استفاده می‌کردند و به قدرت رسیدن خود را به خواست خدا و تأیید وی می‌شمردند و مدعی بودند که فرّه و وجهه تیمور به ایشان انتقال یافته است؛ اما به خاطر عدم وجود اقتدار، صلابت و تدبیر تیمور در فرزندان و اعقاب او صبغه فرهمندی در آنها کم رنگ گردید.

پی نوشت ها:

- ^۱ عاملی، حشمت‌الله (۱۳۵۱). *میانی علم سیاست*. ج ۱، بی جا: انتشارات ابن سینا، ص ۱۹۵.
- ^۲ شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۶). *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*. تهران: نشر تبیان، ص ۵۷.
- ^۳ عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۸). *بنیادهای علم سیاست*. تهران: انتشارات نی، ص ۱۰۳.
- ^۴ سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴). *فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*. تهران: انتشارات نی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۹ و ۱۱۰.
- ^۵ حجاریان، سعید (۱۳۷۴). "ساخت اقتدار سلطانی". *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۹۱، ص ۴۸.
- ^۶ عالم، ۱۳۸۸: ص ۱۶۴-۱۶۳.
- ^۷ عاملی، ۱۳۵۱: ص ۱/۲۰۰.
- ^۸ فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۳، ص ۲۱۸.
- ^۹ رجایی، فرهنگ. *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲، ص ۷۸.
- ^{۱۰} سودآور، ۱۳۸۴: ص ۱۵.
- ^{۱۱} رجایی، ص ۱۳۷۲: ۸۷-۸۶.
- ^{۱۲} دوستخواه، جلیل. *اوستا*، ج ۱، تهران: نشر مروارید، ۱۳۷۰، ص ۴۹۴.
- ^{۱۳} اسلامی ندوشن، محمدعلی. *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۵۵.
- ^{۱۴} سودآور، ۱۳۸۴: ص ۳۴ و ۹۸.
- ^{۱۵} همان: ص ۷۶ و ۴۲ و ۳۴ و ۲۹.
- ^{۱۶} فردوسی، ۱۳۷۳: ص ۱/۱۲ و ۵۸.
- ^{۱۷} شعبانی، رضا. *ایرانیان و هویت ملی*، بی جا: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹.
- ^{۱۸} فردوسی، ۱۳۷۳: ص ۷/۱۸۸.
- ^{۱۹} گزنفون. *سیرت کوروش کبیر*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۵۰، ص ۹-۶.
- ^{۲۰} طباطبایی، جواد. *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، بی جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۷۱.
- ^{۲۱} فردوسی، ص ۱۳۷۳: ۴/۹.
- ^{۲۲} گزنفون، ۱۳۵۰: ۱۳/۵.
- ^{۲۳} مدیرشانه چی، محسن. "تاریخ ایران و دیدگاه نخبه گرایی"، *فصلنامه نگاه نو*، شماره ۱۹، ۱۳۷۳، ص ۲۸.
- ^{۲۴} مدیرشانه چی، ۱۳۷۳: ص ۳۱-۲۸.
- ^{۲۵} راسل، برتراند. *قدرت*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۹.

- ۲۷ شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۱۶.
- ۲۸ همان: ۱۸۶.
- ۲۹ طباطبایی، ۱۳۷۳: ۹۵.
- ۳۰ یزدی، شرف الدین علی. *ظفرنامه*، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۲۲۵.
- ۳۱ نخجوانی، محمدبن هندوشاه. *دستورالکاتب*، به تصحیح عبدالکریم اوغلی علیزاده، مسکو: آکادمی شوروی، ۱۹۶۴، ص ۵۷.
- ۳۲ حسینی تربتی، ابوطالب. *تزوکات تیموری*، تهران: انتشارات کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲، ص ۸۸.
- ۳۳ کاتب، احمد بن حسین. *تاریخ جدید یزد*، بکوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۲۲۹.
- ۳۴ تاکستن و دیگران. *تیموریان*، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: نشر مولی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷.
- ۳۵ ابن عربشاه. *زندگانی شگفت آور تیمور*، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ص ۳۱.
- ۳۶ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۴۶.
- ۳۷ شامی، نظام الدین. *ظفرنامه*، به تصحیح فلکس تاور، ج ۱، پراگ: مؤسسه شرقیه چکوسلواکی، ۱۹۳۷، ص ۳۴.
- ۳۸ شجاع. *انیس الناس*، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۳۸۶.
- ۳۹ حافظ ابرو. *زبده التواریخ*، به تصحیح کمال حاج سید جوادی، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۸۰، ص ۵۸۹ و ۵۷۲ و ۴۵۲.
- ۴۰ سودآور، ۱۳۸۴: ۳۱.
- ۴۱ یزدی، ۱۳۳۶: ۹ / ۱.
- ۴۲ منز، بثاتریس. *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰، ص ۲۶۰.
- ۴۳ ابن عربشاه، ۱۳۳۹: ۸۰۹.
- ۴۴ سمرقندی، عبدالرزاق. *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۳، ۴۸۴.
- ۴۵ مولانا شیخ. *مقامات خواجه عبیدالله احرار*، به تصحیح کاواموتو، توکیو: دانشگاه مطالعات خارجی، ۲۰۰۴، ص ۱۶-۱۵.
- ۴۶ بارتولد، و. *خلیفه و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۴۵.
- ۴۷ یزدی، ۱۳۳۶: ص ۲ / ۴۶۶.
- ۴۸ سمرقندی، ۱۳۸۳: ص ۲ / ۴۵.
- ۴۹ همان: ص ۱۰۷.
- ۵۰ نوایی، عبدالحسین. *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، بی جا: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۵.

- ۵۱ میرخواند، میرمحمد. **روضه الصفا**، ج ۶، بی جا: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹، ص ۶۱۲
- ۵۲ بارتولد، ۱۳۵۸: ۴۵-۴۲.
- ۵۳ امیرخانی، غلامرضا. **تیموریان**، تهران: انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۱۳.
- ۵۴ حافظ، شمس الدین محمد. **دیوان غزلیات**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، بی جا: کتابفروشی صفی علیشاه، ۱۳۶۳، ص ۶۴۰.
- ۵۵ میرجعفری، حسین. **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره تیموریان**، تهران: سمت، ۱۳۷۹، ص ۵۵.
- ۵۶ **ابن عربشاه**، ۱۳۳۹: ص ۲۹۳.
- ۵۷ **واله اصفهانی**، محمدیوسف. **خلد برین**، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹، ص ۳۹.
- ۵۸ **دو غلات**، محمدحیدر. **تاریخ رشیدی**، به تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۲۵-۲۴.
- ۵۹ **حسینی تربتی**، ۱۳۴۲: ۳۳۸.
- ۶۰ **گروسه**، رنه. **امپراتوری صحرائنوردان**، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۶۷۹.
- ۶۱ **نطنزی**، معین الدین. **منتخب التواریخ**، به تصحیح ژان اوبن، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶، ص ۲۷۶.
- ۶۲ **حسینی تربتی**، ۱۳۴۲: ۳۲۶.
- ۶۳ **ابن عربشاه**، ۱۳۳۹: ۲۹۷-۲۹۳.
- ۶۴ **رویمر**، هانس روبرت. **ایران در راه عصر جدید**، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، ص ۹۱.
- ۶۵ **راوندی**، مرتضی. **تاریخ اجتماعی ایران**، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۳۵۷.
- ۶۶ **حسینی تربتی**، ۱۳۴۲: ۱۶۲.
- ۶۷ **میرجعفری**، ۱۳۷۹: ۶۰.
- ۶۸ **ابن عربشاه**، ۱۳۳۹: ۳۲۱ و ۲۴۹ و ۳۰۶.
- ۶۹ **کلاویخو**، گونزالس. **سفرنامه**، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۳۱۲.
- ۷۰ **منز**، بتاتریس. **برآمدن و فرمانروایی تیمور**، ترجمه منصور صفت گل، بی جا: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ص ۳.
- ۷۱ **حسینی تربتی**، ۱۳۴۲: ۱۶۶.
- ۷۲ **یارشاطر**، احسان. **شعر فارسی در عهد شاهرخ**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴، ص ۵۲.
- ۷۳ **صفی**، فخرالدین علی. **لطائف الطوائف**، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، ۱۳۷۳، ص ۱۲۳.
- ۷۴ **ابن عربشاه**، ۱۳۳۹: ۲۹۳.

^{۷۵} میرجعفری، ۱۳۷۹: ۵۸.

^{۷۶} رحیق اغصان، علی. **دانشنامه در علم سیاست**، با همکاری مارک گلی، تهران: نشر فرهنگ صبا، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱-۲۰۲.

^{۷۷} یزدی، ۱۳۳۶: ص ۲/۳۸۹-۳۸۸.

^{۷۸} حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۳۶۰ و ۳۶۶.

^{۷۹} حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ص ۱/۳۱۵-۳۰۹.

^{۸۰} سمرقندی، ۱۳۸۳: ص ۲/۱۶۴.